

کارهای تاریخی خیلی سخت است و در مورد کارهای تاریخی-مذهبی غیر ممکن است. من مطالعات بسیار زیادی در این حوزه داشتم. من اگر یک جایی کتابی درباره واقعه عاشورا باشد حتما باید آن را پیدا کنم و بخوانم. به هر حال ما در مقطعی از تاریخ زندگی می‌کنیم که مدعیان به غلط و مدعیان به درست بسیار دارد. خیلی‌ها خودشان را مرجع تقلید می‌دانند. حکمی هم برای خودشان صادر می‌کنند. من نباید خودم را مرجع می‌دانستم به همین دلیل ضمن مطالعاتی که داشتم در این حوزه و کارهای بسیاری هم که ساختم، وظیفه داشتم با افرادی که در این حوزه مرجع بودند وارد گفتگو شوم و این کار را از سه زاویه انجام دادم: تاریخی، مذهبی و هنری - ساختاری. در حوزه تاریخ به هر حال رفته سراغ استاد عزیز رجبی دوانی که بدون اغراق بسیار دقیق و با وسواس و با حوصله است. مسائل تاریخ را از زاویه تاریخ به درستی نگاه می‌کند. رای شخصی خودش را هم دارد و تحلیل می‌کند. در بخش مذهبی به سراغ آیت الله اختری رفتم. این پیرمرد بزرگوار در جمعی حرفی زد که خیلی برایم جذاب بود. گفت: شور عاشقی که داریوش یاری می‌سازد این گونه است و شور عاشقی شما به گونه دیگر است و من صفر تا صد کنارش هستم. اما نگاه هنری؛ در این حوزه ما فیلمسازی داریم که صفر تا صد کارهایش بوی خدا می‌دهد و تقریباً در این زمینه یکتاست. او از کار تاریخی حضرت زینب هم تازه فارغ شده بود و من خیلی دوست داشتم دستم به او برسد. حسین مهمکام فیلمنامه را به سپیدمهدی شجاعی داد و او هم به مجیدی که این فیلمنامه را بخوان، جالب است. در همین اثنا بود که مجیدی صدایم کرد و گفت من کنارت هستم و هر کمکی از دستم بر بیاید تا



هیچ کس هم چیزی نمی‌گفت و من واقعا مرد شده بودم. فکر می‌کردم گریم با آن نقش که قرار بود به من بدهند تفاوت دارد. آخر گفتم که این گریم و لباس به این نقش نمی‌آید که همه زدند زیر خنده. فکر کردم می‌خواهند بگویند نقشم کنسل شده بود. تا اینکه آقای یاری گفت تو باید نقش سلما را بازی کنی

ایجاد می‌کردم.

**یاری:** ما می‌دیدیم که خانم موسوی دائم زیر لب چیزی می‌گوید. فکر می‌کردیم به خاطر سختی کار دارد فحش می‌دهد. طبع و خور و بیابانک و دمای بالای پنجاه درجه همه را کلافه کرده بود. دوست داشتیم بدانیم چه می‌گوید که بعدا فهمیدیم ذکر می‌گوید.

**این فیلم بیش از هر چیز درباره مصححت و مصلحت اندیشی است. بازگران فیلم‌های مذهبی محدود هستند، شما به این موضوع فکر نکردید؟**

**موسوی:** اصلا و به هیچ عنوان. من در چارچوب این کشور بازیگری می‌کنم. من کاراکترهای بسیاری را بازی کردم و باید نقش‌ام را درست اجرا کنم. ممکن است کاراکترهای متفاوتی به من پیشنهاد شود. مهم این است که وقتی درباره بازیگری حرف می‌زنم بگویم نقشی را بازی کردم که زندگی‌اش کرده‌ام. من تمرکز نمی‌کنم که نقش بعدی من چه باشد. الان سلما سقف بازی‌های من است اما من منتظرم و همان طور که گفتم دوست دارم حرکت لاک پشتی‌ام را ادامه بدهم. من نقش‌های چالشی را دوست دارم.

**نقش آقای مجیدی در این فیلم چه بود؛ چقدر ورود کرد و مشاوره داد؟**

**یاری:** یک چیزی در کارهای هنری بسیار مهم است و آن اینکه تو بر مبنای آن چه خواندی و فهم کردی، یک وقت نروی فیلمی بسازی که صرفا درباره آن مطالعاتی داشتی. شاید درباره کارهای کمدی و سیاسی بشود اما درباره

آقای یاری می‌گفت این بچه را تا الان نگه داشتیم و الان می‌دهم به تو. کار تاریخی اصلا شبیه بازیگری آپارتمانی نیست. من باید در زمان کوتاهی سوار کاری را یاد می‌گرفتم و نه اینکه دشوار بود که حتی فوبیای سوار کاری دارم. کارگردان نمی‌خواست از بازیگر بدل استفاده کند. من سوار کاری را یاد گرفتم و به تاخت می‌رفتم. از سوی دیگر من قرار بود در مقابل بازیگرانی کار کنم که همه حرف اول را در صحنه می‌زدند. برای من دشوار اما همه‌اش آموزش بود. ترسناک و چالش برانگیز. حواسشان به بازی من بود و من خیلی یاد گرفتم.

**در سراسر این فیلم کدام صحنه به لحاظ دراماتیک یا کنش عاطفی بیشترین تاثیر را روی شما گذاشت و انرژی بسیاری از شما گرفت؟**

**موسوی:** سکانشی بود مربوط به لحظه مرگ عبدالرحمان و من باید نقش را طوری بازی می‌کردم که پای کینه و خشمی که از قاتلین پدرم داشتم ایستاده‌ام و اگر عبدالرحمان این کار را نمی‌کرد و رسالت را پیش نمی‌گرفت، من می‌کردم. از سوی دیگر عشقی قوی داشتم به عبدالرحمان و یاران امام. باید اشکی می‌ریختم که هم از سر شوق بود در عین حال عشقم را از دست داده بودم. در آوردن این موقعیت بسیار دشوار بود. یک سکانشی هم بود که باید اولین تاخت را می‌رفتم. این صحنه هم بسیار خاطره انگیز بود. فکرش را نمی‌کردم که این قدر زود بخواهند که به تاخت بروم. آقای یاری هم که اصلا شوخی نداشت و هیچ کس نمی‌توانست نظرش را تغییر دهد. من قبل از هر سکانشی ذکر می‌گفتم و این طوری برای خودم اطمینان قلبی

